معما

اعتراف عجیب

■ **امید آرمین**

تاجر فرشی به نام نصرا... در خانه‌اش واقع در ولنجک به قتل رسیده بود و بازپرس پژوهش باید از گشایی می کرد.

قتل در طبقه دوم رخ داده بود. همه چیز دست نخورده و قتل در آخرین اتاق رخ داده بود. خودرا به قتلگاه تاجر فرش رساند. پیرمرد با چاقو سلاخی شده بود. در و دیوار به طور مشمئز کننده‌ای خون آلود بودند و تعداد ضربات چاقو که به پشت نصرا... اصابت کرده بود نشان می‌داد قاتل برای این که خیلی سریع تاجر فرش کشته شود بی‌آن که خودرا کنترل کند، ضربات زیادی به مرد بی‌دفاع زده است.

تاجر فرش با صورت روی فرش افتاده بود. لباس راحتی به تن داشت و عینک اش در سه متری اش و نزدیک گاوصندوقی که در آن بسته بود، روی زمین افتاده بود و جسد در جهت مخالف گاوصندوق دیده می‌شد. از این که هیچ کدام از این عتیقه جات به سرقت نرفته بود، می‌شد پی برد که انگیزه عامل جنایت سرقت نبوده است. پزشک جنایی بعد از معاینه جسد در همان اتاق اعلام کرد که همه ضربات چاقو که حدود ۲۵ ضربه است از پشت و بیشتر به ناحیه گردن نصرا... وارد شده. تحقیقات نشان داد، مهسا همسر مقتول در خانه خواهرش مهمان بوده و هیچ اطلاعی از قتل ندارد و پول‌های داخل گاوصندوق به ارزش یک میلیارد تومان تراول چک و پول به سرقت رفته است. همزمان با بررسی تراول چک‌های سرقتی تحقیقات هنوز وارد مرحله جدی نشده بود که ساعت ۱۲ ظهر روز بعد زنی گریه کنان وارد اتاق بازپرس شد. این زن مرجان نام داشت و دختر مردی به نام نادر، برادر نصرا... بود. او مدام فریاد می‌زد که پدرش آدم خوبی است و از روی عصبانیت دست به چنین جنایتی زده. وقتی مرجان آرام شد و روی صندلی نشست، گفت که شب گذشته وقتی در خانه تنها بوده، پدرش با دستان و لباس‌های خون آلود به خانه رفته است و در حالی که گریه می کرده و شوکه بوده، از کشتن عمویش حرف زده است. نادر بعد از بازداشت گفت: با او اختلاف داشتم. باید برادرم را می کشتم. ابتدا گلویش را چسبیدم تا خفه اش کنم اما کم آوردم. چاقو کشیدم، تصور می کنم خیلی به او چاقو زدم، اختیار م دست خودم نبود. شش ماه از بازداشت نادر گذشته بود که یک پسر ۲۰ ساله تراول چک نصرا... را به بانک برد و بازداشت شد. حمید ادعا کرد تراول را از میثم گرفته است و مشخص شد میثم همسایه دیوار به دیوار تاجر فرش بوده است. میثم در بازجویی ها به بازپرس پژوهش گفت: مقتول با من آشنا بود. می دانستم به عتیقه جات علاقه دارد. شب قتل بدون این که بدانم چه صحنه‌ای در انتظارم است به خانه ویلایی‌اش رفتم، قرار بود ۱۰۰ میلیون تومان به من پول بدهد، وقتی به در خانه رسیدم دیدم مردی با عجله خارج شد و سوار بر خودروی پژویش با سرعت حرکت کرد، او حتی در خروجی ویلا را نبسته بود. هر چه زنگ زدم کسی جواب نداد. وارد خانه شدم، نصرا... را صدا زدم و اتاق‌ها را جست و جو کردم تا این که در طبقه دوم قبل از رسیدن به در نیمه باز اتاق آخر، یک تراول چک ۵۰ هزار تومانی روی فرش را هرو دیدم، آن را برداشتم و هنوز داخل اتاق نشده بودم که باز بودن در گاوصندوق و به هم ریختگی داخل آن را دیدم. همان لحظه وحشت زده خواستم برگردم و فرار کنم که جسد را در راستای در چوبی دیدم. جرئت نزدیک شدن به آن را نداشتم و سریع گریختم. آن شب وقتی بازپرس پژوهش پرونده را در خانه‌اش مرور کرد، پی برد که میثم قاتل اصلی است و برادر نصرا... به دروغ قتل را به گردن گرفته. فردای آن روز دو دلیل را در حضور نادر و میثم بیان کرد که نادر پذیرفت به دروغ قتل برادرش را به گردن گرفته است. برادر مقتول در خصوص خون آلود بودن دستان و لباس‌هایش در شب قتل گفت که وقتی پسری را دیده است که سعی دارد در تاریکی دختر جوانی را به میان درختان پارکی بکشاند، به حمایت آن دختر رفته است و پسر جوان را با چاقو زده است و چون تصور می کرده آن پسر کشته شده است، با پذیرفتن قتل برادرش و رضایت گرفتن از برادرزاده‌هایش قصد داشته مدتی را در زندان بماند. او در شرایط خاص قتل را به گردن گرفته است. تحقیقات بازپرس نیز نشان داد که جوان مزاحم با انتقال به بیمارستان از مرگ نجات یافته است.

■ **پاسخ**

دلیل اول: نادر ادعا کرد گلوی برادرش را چسبیده تا خفه اش کند در حالی که مقتول از پشت سر غافلگیر و با ضربات زیاد چاقو کشته شده بود. دلیل دوم: میثم ادعا کرد در چارچوب در، جسد نصرا... را دیده است. در ضمن در گاوصندوق باز بود در حالی که صحنه قتل نشان می داد در گاوصندوق بسته بود و جسد هم در سمت مخالف افتاده بود، پس میثم دروغ می گفت.

نقشه شوم سرقت از پدرخوانده به جنایت کشید

پسر جوان برای سرقت از خانه ناپدری پولدارش یک شرور سابقه دار و دو نوچه‌اش را اجیر کرد. دزدان آدمکش وقتی در سرقت از خانه پیرمرد پولدار ناکام ماندند وی را کشتند و گریختند.

■ **ردپای یک آشنا**

رسیدگی به این پرونده از شامگاه ۲۱ بهمن سال ۹۷ به دنبال کشته شدن یک مرد ۶۸ ساله به نام احمد در خانه اش در بولوار دریا در دستور کار مأموران کلانتری ۱۳۴ شهرک غرب قرار گرفت. ماموران به خانه این مرد رفتند و با جسد وی روبه رو شدند که شواهد نشان می‌داد با پیچیده شدن لباس به دور سر و صورتش خفه شده است. به هم ریختگی های خانه فرضیه سرقت را قوت بخشید و ماموران دریافتند احتمالا عامل جنایت یک آشناست. پسر احمد به ماموران گفت: سال ۷۸ مادرم فوت شد و پدرم ازدواج کرد اما نامادری ام هم چند سال بعد به خاطر بیماری فوت شد. به همین دلیل پدرم برای سومین بار بازنی جوان ازدواج کرد که یک پسر خردسال به نام کامبیز داشت. پدرم همان سال ها همه اموالش را به نام من سند زد. پس از چند سال وقتی کامبیز بزرگ شد از این موضوع ناراحت بود. او چند بار با پدرم سر این موضوع بحث کرده بود.

وی ادامه داد: چند ساعت قبل کامبیز با من تماس گرفت و گفت هر چه با پدرم تماس گرفته کسی پاسخ نداده است. من که از شنیدن حرف های کامبیز نگران شده بودم به خانه پدرم رفتم و پس از شکستن در با جسد او روبه رو شدم.

■ **بازداشت پسرخوانده**

به دنبال اظهارات پسر جوان، کامبیز به عنوان نخستین مظنون، ردیابی و بازداشت شد.

وی که سعی داشت خودش را بی اطلاع از مرگ پدرخوانده اش نشان دهد، گفت: روز جمعه بود و من همراه همسر و دو فرزند خردسالم به خانه ناپدری ام رفته بودم. ما پس از خوردن ناهار خداحافظی کردیم و به خانه مان در کرج برگشتیم. عصر من با ناپدری ام تماس گرفتم اما او پاسخ نداد. من که نگران او شده بودم ماجرا را به برادر ناتنی ام گفتم. در حالی که تناقض گویی های وی شک پلیس را دو چندان کرده بود، وی به اجیر کردن سه نفر برای سرقت از خانه ناپدری اش اعتراف کرد.

■ **نقشه شوم**

وی گفت: مدتی بود مشکل مالی داشتم. پول نزول گرفته بودم و نمی توانستم آن را پس بدهم. چند بار از ناپدری ام پول خواستم اما او هر بار بهانه ای می‌آورد. به همین دلیل با مرد جوانی به نام عادل که سابقه دار بود ملاقات کردم. او چند ماه پیش از زندان آزاد شده بود. او که سابقه سرقت از خانه هایی را در تبریز و اصفهان در پرونده اش داشت به من گفت، همراه دو نفر از دوستانش به نام های فرهاد و امیر به خانه پدرم خوانده ام می روند و از آن جا سرقت می کنند. وی در تشریح اجرای نقشه شوم خود گفت: آن روز به همراه همسر و فرزندانم به خانه ناپدری ام رفتیم. هنگام بازگشت به رستوران رفتم و دو پرس غذا گرفتم. من غذاها را به عادل دادم و طبق نقشه عادل و دو نفر از دوستانش مقابل خانه ناپدری ام رفتند و زنگ در را زدند و گفتند که برایش نذری آورده اند. وقتی ناپدری ام در را باز کرد، آن ها وارد خانه شدند. قرار بود فقط از آن جا سرقت کنند اما نمی دانم چطور شد که ناپدری ام را کشتند.

■ **تشریح قتل**

با اعتراف های پسر جوان، علی که شروری سابقه دار بود، بازداشت شد و قتل را گردن گرفت. وی گفت: من به همراه فرهاد و امیر به چندین خانه دستبرد زده بودیم. وقتی کامبیز پیشنهاد سرقت از خانه ناپدری اش را داد، پذیرفتیم. ما به آن جا رفتیم اما ناپدری او مقاومت کرد و کلید گاوصندوق را به ما نداد. او شروع به داد و فریاد کرد و فرهاد و امیر که ترسیده بودند، لباس هایی را دور دهان او پیچیدند و از من خواستند تا او را آرام کنم. من هم چند مشت به سرش کوبیدم که باعث مرگ او شد. با اعتراف های این شرور دو همدست وی نیز بازداشت شدند و جرمشان را گردن گرفتند. بدین ترتیب، برای عادل به اتهام قتل و سرقت، برای فرهاد و امیر به اتهام معاونت در قتل و مشارکت در سرقت و برای کامبیز به اتهام معاونت در سرقت کیفرخواست صادر و پرونده شان برای رسیدگی به شعبه دوم دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد. قرار است آن ها به زودی از خود دفاع کنند. این در حالی است که اولیای دم برای متهمان اشد مجازات را خواسته‌اند.

تحلیل کارشناس

دسیسه های فامیلی

■ **نازنین طلوعی جرم‌شناس**

متاسفانه پدیده‌ای بسیار عمیق در دنیای جرم رخ داده و جرایم درون فامیلی بسیار رواج یافته است. یعنی مجرمان اگر در گذشته حتی در محله خودشان دست به هیچ جرمی نمی زدند تا آبروداری کنند، حالا با اطلاع از خصوصی ترین داشته های فامیل دسیسه های شومی طراحی می کنند به گونه‌ای که امنیت درون خانوادگی هم از بین می رود و مردم باید سعی کنند با نزدیک ترین اشخاص فامیل نیز مانند غریبه ها برخورد کنند. هم اکنون اعتیاد عامل اصلی این جرایم درون فامیلی است. یعنی هروقت پدربزرگ یا مادربزرگی کشته می شود، ابتدا سراغ نوه هایش می روند که در ۸۰ درصد موارد فرضیه قتل پیرمردها و پیرزن های تنها توسط نوه های معتاد، بیکار یا شرور و حتی گاهی نوه های بدون چنین سوابقی درست از آب در می آید. متاسفانه به سمتی پیش می رویم که اگر چاره جویی زودهنگامی از لحاظ فرهنگ سازی و آگاهی سازی صورت نگیرد، شاهد افزایش چنین جرایمی خواهیم بود که امنیت در پشت دیوارهای خانه شخصی هم از بین می رود. از این رو می توان ابتدا برای جلوگیری از چنین جرایمی به مردم هشدارهای پلیسی داد تا بتوانند با کمی احتیاط از افتادن در دام آشنایان جلوگیری کنند. نگه داشتن پول و سکه و اشیای قیمتی در خانه یا افشای میزان دارایی نزد فامیل به ویژه برای خودنمایی می تواند وسوسه به جان خودی ها بیندازد. در گام دوم باید زنان و مردان تنها بدانند حتی نزدیک ترین اشخاص می توانند گاهی اوقات برایشان دردسرساز شوند و هربار مهمانی به خانه شان رفت در برابر آن ها بلافاصله به دختر یا پسر یا فامیلی دیگر تلفنی خبر بدهند که چه کسی مهمان است تا آن شخص از ترس گرفتار نشدن دست به توطئه‌ای نزند. در گام دوم پس از آگاه سازی و توصیه های پلیسی باید به روابط صمیمی اشاره کرد به طوری که اگر مهربانی و محبت بین اعضای فامیل زیاد باشد، حتی در بدترین شرایط یک شخص امکان ندارد دست به دسیسه های فامیلی بزند. اگر در فامیل معتادی بود باید همه اعضای فامیل به جای طرد کردن وی، همگام شوند تا این شخص را از اعتیاد نجات دهند. همبستگی فامیلی بهترین راهکار برای جلوگیری از اتفاقات بسیار ناراحت کننده خواهد بود.

دختر افیونی به قصاص محکوم شد

دختر افیونی که مادرش را کشته است و ادعای بی گناهی دارد، دیروز با حکم قضایی به قصاص محکوم شد. هشتم فروردین امسال، دختر جوانی به نام لیلا با پلیس تماس گرفت و از مرگ مادر ۶۰ ساله اش به نام زیبا در خانه شان در خیابان انقلاب خبر داد.

لیلا به ماموران گفت: مادرم به بیماری فراموشی مبتلا و بسیار پرخاشگر بود. او روزانه تعداد زیادی قرص مصرف می کرد. آخرین بار من و مادرم با هم درگیر شدیم و مادرم با کارد آشپزخانه به سمتم حمله کرد که در آن ماجرا دستم زخمی شد. وی ادامه داد: من همان موقع خانه را ترک کردم اما وقتی برگشتم متوجه شدم مادرم جان سپرده است. در حالی که پزشکی قانونی علت فوت را ضربه مغزی و خونریزی اعلام کرده بود، لیلا بازداشت شد و در شعبه ۱۲ دادگاه کیفری یک استان تهران پای میز محاکمه ایستاد. در آن جلسه برادر لیلا و پدربزرگ و مادربزرگش برای وی حکم قصاص خواستند. لیلا جرمش را انکار کرد و گفت: من مادرم را نکشتم. مرگ مادرم یک اتفاق تلخ بود. وی در تشریح جزئیات زندگی اش گفت: چند ماه قبل از این ماجرا پسر همسایه ما با من طرح دوستی ریخت و مرا فریب داد. او به بهانه ای مرا به خانه شان کشاند و آزارم داد، به همین دلیل در همین شعبه دادگاه از او شکایت کردم و پسر همسایه به تبعید و شلاق محکوم شد. چون هفت سال قبل پدرم من و مادرم را ترک کرده بود من و مادر بیمارم مجبور بودیم با هم پیگیر پرونده باشیم. ما هر روز به دادگاه می آمدیم و پیگیر پرونده بودیم، اما یک روز در حال بازگشت از دادگاه مادرم زمین خورد و سرش آسیب دید. همین موضوع باعث شد تا حال او بدتر شود. مادرم به بیماری فراموشی مبتلا شد. او مشکل روانی داشت و حتی یک بار هم دست به خودکشی زده بود. وی درباره درگیری با مادرش گفت: آخرین دعوای من و مادرم مربوط به یک هفته قبل از مرگ او بود. روزی که با جسد مادرم روبه رو شدم با او دعوا نکرده بودم. من از خانه بیرون رفته بودم تا داروهای مادرم را تهیه کنم امّا وقتی به خانه برگشتم متوجه شدم که کسی در را باز نمی کند. به همین دلیل با آتش نشانی تماس گرفتم و از پلیس کمک خواستم. وقتی پلیس در را باز کرد پیشانی مادرم خونی بود و من گمان می کنم او هنگامی که قصد داشته در خانه را برای من باز کند به زمین افتاده و جان سپرده است. من در مرگ مادرم بی گناهم و او را نکشتم. در ادامه جلسه پدر لیلا گفت: دخترم پرخاشگر بود. او باعث جدایی من از همسرم شد. لیلا قبلا چند بار همسرم را کتک زده و قرص های خواب آور به او خورانده بود. او معتاد بود و باعث شد تا همسرم نیز معتاد شود. من شک ندارم او همسرم را کشته است. با پایان اظهارات این پدر، قضات وارد شور شدند و دیروز دختر جوان را به قصاص محکوم کردند.

قتل تلخ پسر ۸ ساله

پسر جوان برای کمک به پدر و مادرش، در اقدامی تلخ دست به قتل برادر ۸ ساله اش در منطقه حکیمیه تهران زد.

ساعت ۲۰:۳۰ شامگاه سه شنبه ۲۶ آذر امسال تیمی از امدادگران اورژانس در تماس با ماموران کلانتری ۱۴۶ حکیمیه از مرگ مرموز پسر ۸ ساله‌ای در خانه شان خبر داد که خیلی زود تیمی از ماموران برای تحقیقات فنی در صحنه جرم حاضر شدند.

مادر این پسر در ابتدا ادعا کرد که سرگرم کارهای خانه بوده و نمی دانم پسرم چه چیزی خورد که ناگهان حالش بد شد. وقتی تیم پزشکی اورژانس به خانه آمدند از مرگ پسرم خبر دادند. با توجه به مرموز بودن ماجرا، تیمی از ماموران اداره ۱۰ پلیس آگاهی تهران و تیم تشخیص هویت همراه بازپرس ویژه قتل به صحنه جرم اعزام شدند.

تیم پزشکی قانونی در صحنه جرم پس از بررسی های ابتدایی علت مرگ را با توجه به وجود شیاری دور گردن، خفگی اعلام کردند و همین کافی بود تا در گام بعدی کارآگاهان به سراغ پدر خانواده بروند.

پدر این پسر ۸ ساله در تحقیقات پلیسی ادعا کرد که من و همسرم بیرون از خانه بودیم و وقتی به خانه بازگشتیم مشاهده کردیم حال پسرمان بد شده و خبری هم از پسر بزرگم نیست که با اورژانس تماس گرفتیم.

کارآگاهان با توجه به ضد و نقیض حرف زدن پدر و مادر این پسر بچه پی بردند که آن ها رازی را پنهان کرده اند که در ادامه تحقیقات خانواده کودک ۸ ساله دست به افشاگری زدند و مشخص شد عامل این جنایت پسر بزرگ خانواده است که در صحنه جرم حضور نداشت.

بدین ترتیب تجسس ها برای دستگیری پسر بزرگ خانواده آغاز شد و هیچ سرنخی از متهم به دست نیامد تا این که ساعت ۲ بامداد چهارشنبه ۲۷ آذر پسر جوان پا در اداره پلیس گذاشت و خود را تسلیم ماموران کرد.

پسر جوان به ماموران گفت: برادرم بیماری اوتیسم داشت و همین بیماری باعث شده بود تا پدر و مادرم اذیت بشوند به همین دلیل برای این که به پدر و مادرم کمک کنم، تصمیم به قتل گرفتم.

وی افزود: یک کیسه نایلونی برداشتم و دور گردن برادرم انداختم و او را خفه کردم. پس از قتل عذاب وجدان داشتم، به فرهنگسرا رفتم و درباره قتل برادرم با یکی از دوستانم صحبت کردم. او پیشنهاد داد خودم را به پلیس معرفی کنم.